

## مکتب های نقاشی

تهیه و تنظیم از : غلامحسین نامی

که واقعا هست نمایش دهد نه آنگونه که باید. رئالیستها معتقد بودند که هنرمند باید در آثار خود بدنبال وصف احوال عادی و حقیقی باشد و نباید در توصیف صحنه های طبیعی زندگی بدنبال خیال پردازی های شخصی برود.

از پیشوایان بزرگ مکتب رئالیسم باید گوستاو کوریه را نام برد که بیشتر تابلوهای او وصف صحنه های عادی زندگی مردم و مناظر طبیعی است. مکتب رئالیسم علیه کلیه سنتهای اشرافی که قبلا در هنر نفوذ شدیدی داشت قیام کرد و بسوی مردم عادی و نشان دادن زندگی حقیقی آنها روی آورد. از طرفی ادامه مکتب رئالیسم به فاتورالیسم میرسد و گرایش زیادی بسوی طبیعت و آئین آن نشان میدهد هنرمند فاتورالیست دنیای اطراف خود را آنچنانکه هست بدون دخل و تصرف تصویر میکند و برای خیال هنرمند ارزش قائل نیست این مکتب در آغاز قرن نوزدهم به منتهای درخشش خود رسید.

**رمانتیسم** - نهضت رمانتیسم زائیده تمدن و پیشرفت طبقه متوسط در قرن ۱۹ است زیرا اکثریت مردم پیشرفته قرن نوزدهم اروپا نمی توانستند سنت های ملوک الطوائفی (فئودالیسم) و کلاسیسم را کردن نهند، از این رو به هنرمندانی

کلاسیسم - مکتبی است که با مایه گرفتن از هنر یونان و روم باستان از قرن ۱۵ تا ۱۸ در اروپا خود نمائی داشته است. هنرمند کلاسیست در آثار خود سعی میکند طبیعت را بنمایاند و در این کار آزادی عمل دارد و بیشتر جنبه های نیک و دلخواه طبیعت را برمیگزیند و با تکنیک نقاشی خود آنرا جالب تر و دلپذیرتر عرضه میکند.

هنرمند مکتب کلاسیسم هرگز خیال پردازی نمیکند و در آثار خود بدنبال دلائل منطقی است و همواره با آموزش نیکی و نمایش واقعیت مردم را بسوی خوبی ها و روشنائیها راهبری میکنند این مکتب در قرنهای ۱۶ و ۱۷ باوج توانائی و گسترش خود میرسد. هنرمندانی بزرگ چون میکل آنژ - رافائل - لئونارد داوینچی در آن مکتب هنر نمائی کرده اند.

**رئالیسم** - جنبش رئالیسم در قرن ۱۸ در اروپا پا گرفت و در قرن ۱۹ راه پیشرفت و کمال پیمود پیروان مکتب رئالیسم با حقیقت پردازی در آثار خود طبیعت را آنچنان که هست نشان میدهند و حتی ریزه کاریهای طبیعت از دیدگان تیز بین آنها مخفی نمی ماند. هنرمند رئالیست همواره میکوشد زندگی و طبیعت را با آن شکلی



نیاز داشتند که بدخواه خویشان و پندارهای خود  
آثاری خلق کنند بنا بر این شایسته است رمانتیسیم  
رایک مکتب انقلابی و ناقض سنت های کلاسیسم  
بدانیم .

رمانتیک ها بر رؤیاها و اندیشه های خود بیش  
از هر انگیزه طبیعی دیگر اعتقاد داشتند و آثاری  
که خلق میکردند جلوه هایی از جهان ناشناخته  
و دور دست اندیشه و پندار بود. آنها بر عکس  
کلاسیست ها بخود نمیپرداختند بلکه همواره  
بفرمان احساس و اندیشه خود بودند رمانتیک ها  
طبیعت وزندگی را آنگونه که بود نقاشی نمیکردند،  
بلکه آن چنانکه میخواستند باشد مجسم می-  
ساختند از این رو مکتب رمانتیسیم در برابر رئالیسم  
جای میگیرد .

**سمبولیسم** - جنبش سمبولیسم که در آغاز  
قرن ۱۹ پدید آمد در حقیقت عصیان نسل جوان  
در برابر پدیده های اجتماعی و هنری و اخلاقی  
بود .

سمبولیسم مکتبی بود که بدبینی و نومییدی  
رابا وهم و رؤیا ، همراه با احساس و کنایه و اشاره  
بیان میداشت سمبولیست ها با هر قید و بند منطقی  
و رئالیستی در هنر به ستیزه جوئی برخاستند ،  
هدف نقاشان و شاعران دیگر نمایش صادقانه  
دنیا ی خارجی نبود ، بلکه اشارات تصویری  
رؤیاهای آنها با تکیه بر استعاره و در لفاف  
ضحیمی از فرم تزئینی مورد نظر قرار میگرفت .  
از نقاشان معروف این مکتب ، هودلر و مونس  
آلمانی اوژن کاریر فرانسوی را باید نام برد .  
**سوررئالیسم** - مکتب سوررئالیسم در

اواسط قرن بیستم بوجود آمد - سوررئالیست ها  
در آثار خود اصولی را رعایت میکردند و بدانها  
معتقد بودند از آن جمله گرایش بسوی جهان رؤیا  
و وهم بگونه ای که آنها را از جهان راستی و  
واقع بدر می برد - هنرمندان سوررئالیست هرگز  
در هنر به منطق و خرد اعتقادی نداشتند و همواره  
به تصورات ماوراء الطبیعه و رؤیاهای کودکانه  
خود ارزش بیحدی میدادند . اگر خوب دقت  
کنیم بین مکتب رمانتیسیم و سمبولیسم و سوررئالیسم

همبستگی زیادی را میتوانیم مشاهده کنیم هنرمندان  
برجسته این مکتب عبارتند از ماکس ارنست -  
ژان میرو - سالوادور دالی - آندره ماسون .

**امپرسیونیسم** - در اواخر قرن نوزدهم  
عده ای از نقاشان جوان با عصیان منطقی علیه  
قوانین خشک هنر آن زمان قده علم کردند و با  
ارائه قوانین منطقی و تازه تحولی بسیار شگرف  
در هنر نقاشی نیمه دوم قرن نوزدهم بوجود آوردند .  
مکتب و روش آن نقاشان که بعدا نام امپرسیونیسم  
بخود گرفت در حقیقت سرچشمه و نقطه آغاز  
تمام تحولات و پیدایش مکتب های دیگری در هنر  
نقاشی قرن بیستم شد .

نقاشان امپرسیونیست همچون رئالیست ها  
معتقد بودند که هنرمند باید بوصف احوال عادی  
و صحنه های واقعی و طبیعی بپردازد بدون آنکه  
در این کار عواطف و احساسات خود را نشان دهد  
در حقیقت باید گفت که مکتب امپرسیونیسم  
بیشتر مکتبی است تکنیکی و اهمیت آن بیشتر  
از لحاظ شکل است .

اصول مکتب امپرسیونیسم ،  
نقاشان امپرسیونیست بخلاف اعتقاد معمول  
در آکادمی نقاشی که به خط تا بلوهای نقاشی اهمیت  
زیادی میداد ، بکلی خط را طرد کردند و حتی  
سمی نمودند که بین دو قسمت رنگی توهم خط  
نیز بوجود نیاید و سعی کردند تا حد ممکن با  
کمک رنگ ، عکس العمل های حسی بلافاصله ای  
وزود گذر را که با نگاه کردن سریع به یک شیئی  
یا منظره روی اعصاب بینائی بوجود می آید ،  
بروی بوم نقاشی ضبط کنند .

نقاشان امپرسیونیست معتقد بودند که برای  
آنکه بتوان اثر آنی و زود گذر مناظر را مجسم  
کرد ، باید از آغاز تا انجام یک تا بلو در برابر  
منظره قرار داشت و تا تا بلو کاملا تمام نشده  
نباید بازگشت و بهمین دلیل برخلاف رسم گذشته  
که نقاش در کارگاههای تاریک و روبسته نقاشی  
میکرد ، نقاشان امپرسیونیست سه پایه و قلم مو و  
رنگ خود را بدشتهای و خیابانها و فضا های باز  
و گسترده کشیدند و به نقاشی پرداختند .



یکی از اصول مهم و بسیار ارزش مکتب امپرسیونیسم مسأله تاثیر (نور) در رنگ طبیعت و اجسام است. نقاشان امپرسیونیست در اثر مطالعه زیاد درباره نور و رنگ اجسام دریافته اند که در اثر تابش نور و گردش آفتاب رنگ اشیاء نیز تغییر میکند و بهمین دلیل شیوه ای برای رنگ آمیزی بر حسب قوانین نور، فیزیک نور، شیمی رنگ بوجود آوردند. امپرسیونیست ها از بکار بردن رنگهای ترکیبی دوری جستند و کوشش میکردند که رنگها را ساده و خالص در تابلوها نشان بکار برند و بجای آنکه رنگها را روی تخته رنگ بهم بیامیزند آنها را بصورت تکه های کوچک پهلوی هم قرار میدادند و از دور همان رنگ دلخواه بدست میآمد مثلاً برای آنکه رنگ سبز را در تخته رنگ از ترکیب آبی و زرد به دست آورند و در تابلو بکار برند تکه ای رنگ آبی و تکه ای رنگ زرد را در تابلو کنار هم قرار میدادند و از دور خود بخود در اثر انعکاس رنگها رنگ سبز درخشانی بدست میآمد.

یکی از اکتشافاتی که بیش از همه مورد توجه امپرسیونیسم واقع شد استفاده از رنگهای مکملی بود که بعنوان سایه با رنگهای اولیه آورده میشد مثل رنگ سبز با رنگ قرمز و یا رنگ نارنجی با رنگ آبی و رنگ بنفش با رنگ زرد. این مجاورتهای رنگی خیرم کننده ترین شدتهای هر رنگ را ظاهر میساخت.

پایه گذاران مکتب امپرسیونیسم عبارتند از: مونته - پساو - سیسلی - مانه - رنوار - دگا.

نئوامپرسیونیسم - نام نهضتی است که اعضای آن را سورا، سیناک و گروهی دیگر از نقاشان تشکیل میدهند - اصول مکتب نئوامپرسیونیسم بر مطالعه علمی رنگ و تفکیک مایه رنگها از یکدیگر است که پیش از آنها این کار به وسیله امپرسیونیست ها بشکلی غریزی انجام

میشد. نقاشان نئوامپرسیونیست معتقد بودند که رنگها را نباید قبلاً ترکیب کرد و در تابلو بکار برد، بلکه باید رنگها را خالص و بشکل تکه های ریز پهلوی هم قرارداد تا در اثر انعکاس رنگها در یکدیگر و خاصیت فیزیکی چشم به شکل ترکیبی دیده شوند بهمین دلیل تابلوهای نقاشان نئوامپرسیونیست را اگر از نزدیک نگاه کنیم سرشار از نقطه های رنگین است که بصورت خالص بکار رفته اند ولی وقتی از دور نگاه می کنیم رنگهای ترکیبی فراوانی را به چشم می بینیم. مکتب نئوامپرسیونیسم را بعلاوه آنکه در ایجاد تابلوها از نقطه های رنگین استفاده میشود بآن (دیویزیونیسم) یا (پوانتیلیزم) نیز می گویند.

فویسم - مکتب فویسم اساس کار خود را بر بکار بردن رنگ خالص و ناب قرار داده و خود را از نمایش توصیف طبیعت آزاد ساخته است و بهمین علت آثار نقاشان فویست سرشار است از رنگهای خالص و تند با نظمی هماهنگ و استوار. هانری ماتیس پایه گذار مکتب فویسم یکی از نقاشانی است که در انقلاب هنری قرن بیستم سهم بسزائی دارد در سال ۱۹۰۵ عده ای از نقاشان گرد ماتیس جمع شدند و با آگاهی نسبت به نظریات و عقاید یکدیگر نمایشگاهی در سالن پائیز (در فرانسه) تشکیل دادند و یکی از منتقدین فرانسه این نمایشگاه را بنام (وحشی ها) نامید و از آن ببعد نام فویسم منحصر بساین گروه اطلاق شد.

فویستها همگی در این نکته اساسی اتفاق داشتند که، نقاش باید بتواند رنگها را و خطوط



یعنی عوامل اصلی نقاشی را چنانکه شم غریزی وی حکم میکند بکار برد و در این راه پای بند رنگ طبیعی چیزها نباشد. آنچه بروی پرده می‌آید باید مخلوق احساس و آفرینندگی نقاش باشد، نه تقلید طبیعت. از نقاشان معروف این مکتب باید از **بونار - مارکه - وان دونگن** و **ولامینک** نام ببریم.

**کوبیسم - سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ که جنگ اول جهانی آغاز شد از پرثمرترین دوره‌های هنری اروپا بود در این ایام تحولی بزرگ در زمینه هنر نقاشی ایجاد شد و مکتب کوبیسم توسط نقاشانی چون پیکاسو - ژرژ براك پایه گذاری شد.**

در سال ۱۹۰۷ نمایشگاه بزرگی از آثار پل سزان در پاریس ترتیب یافت پیکاسو بدیدن آن رفت و به شیوه نقاشی سزان توجه کرد. در همین سال این گفته سزان انتشار یافت که: (هرچه در طبیعت هست از ترکیب کره و مخروط و استوانه شکل می‌پذیرد، باید نقاشی را بر اساس این اشکال ساده قرار داد) و همچنین (نقاشی تنها کپی برداشتن از اشیاء مورد نظر نیست، بلکه دریافت تناسبی است میان ارتباطات متعدد) پیکاسو از آثار سزان و گفته‌های او الهام گرفت و در پی یافتن اشکال خالص و اساسی و تناسب میان این اشکال برخاست و همه موجودات طبیعت را، از انسان گرفته تا اشیاء بصورت ترکیبی از اشکال اساسی و هندسی دید. در آثار نخستینی که پیکاسو در این شیوه بوجود آورده می‌بینیم که اشکال طبیعی مثل: پیشانی، بینی و لب به سطوح گوشه‌دار هندسی تجزیه شده‌اند و ذهن نقاش اشکال مدور طبیعی را با اشکال ساده‌تر هندسی تبدیل کرده است **ژرژ براك** نیز در ایجاد سبک کوبیسم سهم به‌سزائی دارد اصطلاح (کوبیسم) در حقیقت از یکی از آثار ژرژ براك پیدا شد و مانند اصطلاح امپرسیونیسم و فوویسم ابتدا بطعنه بکار رفت.

لوئی واسل که اصطلاح (فوویسم) را همگانی کرده بود وقتی که نمایشگاهی از آثار براك را در سال ۱۹۰۸ دید در انتقاد آثار او قول ماتیس را بکار بست که این تصاویر را گوئی از مشت (مکعب)های کوچک ساخته‌اند (بزبان فرانسه مکعب میشود Cube) این نام همگانی شد و هر چند پیکاسو و براك گفتند هرگز در صدد مکعب سازی نبوده‌اند بلکه در این شیوه فقط بضرورت ذهنی خود پاسخ گفته‌اند، این نام را سرانجام بر خود پذیرفتند.

**فوتوریسم - در سال ۱۹۰۹ نخستین اعلامیه نهضت فوتوریست بامضای شاعر ایتالیائی مارتی نتی در روزنامه فیگارو انتشار یافته بود - متن این اعلامیه بالحن زننده و جدال آمیز مصمم بود که فرمهای فسیل شده قراردادی را درهم شکنند و اصول اخلاقی کهنه را نابود سازد و بجای آن اصول نوینی را که مبتنی بر اصل حرکت و سرعت که مناسب با عصر جدید باشد بنیان گذارد.**

سال بعد در ۱۹۱۰ سه تن از نقاشان ایتالیا **کارا - بوچیونی - روسولو** بهم پیوستند و در میلان بامارتی نتی ملاقات کردند و پس از گفتگو درباره وضع هنری ایتالیا در صدد برآمدند که اعلامیه‌ای خطاب به نقاشان جوان انتشار دهند و آنان را به هدف تازه‌ای که سرعت و حرکت را برتر از همه می‌شمرند و متعلق بجهان آینده بود بخوانند و از پیروی اصول کهنه نقاشی بر حذر بدارند. نقاشان دیگری چون **بالاوسورینی** نیز این اعلامیه را امضاء کرده بودند.

نقاشان فوتوریست معتقد بودند که نقش کردن اشیاء در حال سکون و با فرمهای ثابت و بسته که حاکی از ثبات و مردگی است بیهوده است. نقاش باید اثرش نمودار حرکت و جنبش و تکاپو باشد. از این رو غالباً شکل چیزها را مکرر می‌کردند تا نمودار حرکت آن باشد و با خطوط قاطع و زوایای برنده سرعت و تصمیم را بیان می‌کردند. بیشتر آثار آنها متوجه این نکته است که چگونه نمای طبیعی اشیاء را که ثابت است با حرکت که موجب تغییر مکان دائمی در فضا میشود تلفیق کنند.